

ادبیات و عرفان

یادداشتها و پژوهش‌های مجید سلیمانی

الف- از وسعت و دامنه کلمات...

مقایسه وسعت واژگان گویندگان و نویسندگان لوازمی دارد که از جمله آن‌ها وحدت زمان تالیف و موضوع و سبک و حتی حجم اثر است. اثر حماسی را نمی‌توان با اثری تغزلی و آن را با حکمت و عرفان سنجید. همچنین دوره یا فاصله زمانی آن‌ها مهم است، به مثال آثاری از قرن ششم را با قرن دهم، دیگر سبک آثار است. نظم مثل نثر نیست و اثر تالیفی همچون ضبط گفتار شفاهی، حجم و بلندی اثر هم مجال استفاده از واژگان متنوع‌تری را فراهم می‌کند که در اثر کوتاه‌تر ممکن نیست... خلاصه این نکات هست اما با این همه می‌توان تصویر و نموداری آورد و تفصیلش را گذاشت برای وقت و جای دیگر.

پیشتر آورده‌ام که وسعت واژگان مثنوی در ادب مابین نظیر است. علت این گستردگی و بزرگی، متعدد و چندسویه است. از جمله استفاده فراوان واژگان عربی شامل استشهادات به آیات و احادیث، دیگر مخزن غنی واژگان مولانا که جدای آنچه معمول اهل شعر و ادب عصر اوست از اصطلاحات عرفانی و فقهی و متکلمان مدرسی تا تعبیر و ترکیبات روزمره و متمدن و ابزار و آلات محترفه را هم در بر می‌گیرد و در کنار این‌ها ترکیب‌سازی‌های مولانا. مقایسه مثنوی با بوستان شاید مفید باشد که اندکی بزرگ‌تر از دفتر اول مثنوی است و حدود ۷۵۰۰ واژه تکراری دارد و رقم متناظر در دفتر اول حدود ۹۰۰۰ است. کل مثنوی اما در حدود ۳۴۳ هزار واژه است که در این میان تعداد واژگان تکراری آن بیش از ۲۸ هزار است که رقمی استثنایی است. در قیاسی مع الفارق! سنجش متن اصلی مثنوی با ترجمه نیکلسون هم جالب است. می‌بینیم که تعداد کل واژگان ترجمه بسیار بیشتر شده، تا حدی به دلیل ساختار زبان انگلیسی و خصوصاً حضور حروف تعریف و اضافه، اما در کل تعداد واژگان تکراری آن بسیار کمتر از اصل اثر است.

وسعت کاربرد واژگان مولانا را در مقایسه زبان غزلیات او با حافظ و سعدی هم می‌توان دید. حافظ و سعدی از این جهت بسیار نزدیک هستند. من در اینجا حجم متناظری از دیوان شمس را از آغاز کلیات با دیوان سعدی و حافظ مقایسه کرده‌ام تا دامنه‌ها نزدیک باشند و می‌بینیم که واژگان مولانا همچنان تنوع بیشتری دارد. در این نمودار به واقع فقط دیوان شمس است که به دلیل مقایسه هم حجم با غزل‌های حافظ و سعدی، کامل شمارش نشده و در باقی موارد دامنه تحقیق تمامی اثر بوده است. دیوان حافظ شامل حدود ۶۳۰۰ واژه است که در این میان ۸۴۰۰ واژه تکراری است که نسبت آن به کل الفاظ، حدود سیزده و نیم درصد است. این نسبت در خصوص غزلیات سعدی، و در دامنه یک‌سان چنان که آوردم، همچنان پایدار می‌ماند (با تفاوتی بسیار اندک در حدود دو دهم درصد). پس در آمار هم از سعدیه تا حافظیه راه بلندی نیست. اما وقتی سراغ مولانا می‌رویم، چنان که توقع داریم این نسبت بالا می‌رود. یعنی مولانا که به سادگی عناصر متفاوت و غیر ادبی را در شعر خود وارد می‌کند و چندان هم به سنت‌های شعری پایبند نیست، واژگان بیشتری را به کار گرفته است و این نسبت اندکی بیشتر از شانزده درصد است. به واقع در دامنه بررسی یکسان، مولانا ۱۶۰۰ واژه غیر تکراری بیشتر به کار برده است و حوزه واژگان شعری او حدود بیست درصد بیشتر از حافظ و سعدی است.

در نهایت، در سبک و زمان و موضوعی به کل متفاوت، می‌توان سراغ کاخ شاهنامه رفت که تعداد واژگان آن نزدیک به پانصد و پنجاه هزار است، ساخته شده از هفده هزار خشت متفاوت.

به همین ختم کنیم که ما واژه‌های شمریم و «زمانه دم ما همی بشمرد».

ب- مومنان را از انبیا «آزادی» است...

یکی از معانی «آزادی»، خصوصاً در کلام مولانا، شکر و

سپاس‌گزاری است چنان که دست کم سه بار در مکتوبات به این معنی آمده است، از جمله:
در نامه ششم خطاب به سلطان ولد، در رعایت حال فاطمه خاتون که: «هیچ گله‌ای نکرده‌اند... بلکه شکرها و دعای متواتر... و صد آزادی از حسن معاشرت و مروّت و دلداری» و جای دیگر: «آزنده تحیت... شکرهای خدمت می‌گفت و آزادی‌های شما، و کیست که از آن حضرت شاکر و ذاکر نیست؟» (نامه پنجاه و هفتم) و باز نظیر آن: «آزنده تحیت... از خدمت شکرها کرد و آزادی نمود» (نامه صد و یازدهم).

این معنی در دیوان شمس هم آمده است: ای خجل از تو شکر و آزادی

لابق آن وصال کوشادی؟
و در متون دیگر هم سابقه دارد.

پیش از آن که بر سر بیت خود در مثنوی برویم، بگوییم که این از خصوصیات سبکی مولانا است که کلمه‌ای را در بیت تکرار کند، اما با معنی متفاوت. چند مثال از دیوان غزلیات: تو دیدی هیچ نقشی را که از نقاش بگریزد؟

تو دیدی عذرا به معنی جدایی و تنهایی (عذرای معشوق و عذرا به معنی جدایی و تنهایی)

گویند عشق چیست؟ بگو تو ترک اختیار هر کوز اختیار ترست اختیار نیست (اختیار در مقابل جبر و از آن سوا اختیار به معنی برگزیده)

یکی جانی ست در عالم که ننگش آید از صورت پیوسته صورت انسان ولی انسان من باشد (انسان به معنی آدمی در مقابل مردمک چشم)

اینک در سایه آنچه آمد، ایات مشهور مثنوی در دفتر ششم را دوباره بخوانیم:

کیست مولانا؟ آن که آزاد کند بند رقیقت ز پایت بر کند چون به آزادی نبوت هادی است

مومنان را از انبیا آزادی است آزادی آغازین به همان معنی غالب و رایج است، هرایی از بند، و آزادی دوم به معنی شکر و سپاس‌گزاری که پیشتر آمد. مولانا به واقع توضیح می‌دهد که پیامبران مومنان را «آزاد» می‌کنند و این رو مومنان «سپاس‌گزار» انبیا هستند و آیات بعد هم این معنی را بسط می‌دهد:

ای گروه مومنان شادی کنید همچو سرو و سوسن آزادی کنید

لیک می‌گویند هر دم «شکر آب» بی‌زبان چون گلستان خوش خضاب...

بی‌زبان گویند سرو و سبزه‌زار «شکر آب و شکر عدل نوبهار»

این نکته را آوردیم چون عموم شارحان مثنوی، اگر اصلاً نیازی به توضیح دیده باشند، هر دو آزادی را به یک معنی گرفته‌اند و از این رو یا مصراع دوم را تکرار و تأکید مصراع اول دانسته‌اند یا آزادی را در مصراع دوم به معنی «آزادی واقعی» و نظایر آن ترجمه کرده‌اند. به عنوان مثال:

استاد کریم زمانی آورده‌اند: «از آن رو که مقام نبوت، مردم را به سوی آزادی و حریت هدایت می‌کند، آزادی و حریت اهل ایمان مرهون پیامبران است» (شرح جامع مثنوی معنوی، جلد ششم، ص ۱۶۲).

نیکلسون هم در ترجمه مثنوی خود آزادی را تکرار کرده: Since prophethood is the guide to freedom, freedom is bestowed on true believers by the prophets.

ترجمه فرانسوی می‌رویج هم از ترجمه نیکلسون پیروی کرده است. در نهایت، دسوقی هم در ترجمه عربی خود چنین آورده است که: «وما دامت النبوة هادی الی الحریة، فالحریة تكون للمؤمنین من الانبیاء...» چنان که می‌بینیم، مترجمان و شارحان، به این معنی دوم آزادی، که مناسبت تمام با آیات بعدی دارد، توجهی نشان نداده‌اند.

پ- وقت نثار...

یکی از معانی «نثار»، از ریشه نثر، سخن بسیار گفتن است، کثرت کلام، و چنان که استاد فروزانفر در «نوادر لغات دیوان» ما را بدان توجه داده‌اند: پرگویی و پراکنده‌گویی. این معنی در قوامیس عرب هم آمده است، برای مثال در لسان العرب ابن منظور: «نثر کلاماً: أكثره... ورجل نثر... کثیر الکلام». با این همه، در زبان فارسی، این استفاده تا حدی خاص است در زبان مولانا و او دست کم دو سه جایی آن را به این معنی بکار برده است ولی شارحان عموماً آن را به معنی مجازی گرفته‌اند که مقصود به مثال «بخشش» است یا عطای بی دریغ حکمت یا پراکندن در و گوهر و نظایر آن.

در دیوان که خیلی صریح است، در پایان غزل شکایت آمیزی که می‌گوید:

یار مرا عارض و عذرا نه این بود باغ مرانخل و برگ و بار نه این بود

می‌گوید که: بس! که گله‌ست این «نثار» و جمله شکایت شاه شکور مرانثار نه این بود نثار آغازین به معنی پرگویی است و نثار دوم به معنی بخشش. در یادداشت پیشین مثال‌هایی از این صنعت مورد علاقه مولانا آوردیم که یک کلمه را به دو معنی مختلف در یک بیت استفاده می‌کند: اختیار، عذرا، انسان، آزادی... و اینجا هم نثار.

از اینجا برویم سراغ مثنوی!

وَقْتِي مَوْلَانَا دَر «تفسیر این حدیث که اِنِّي لَاسْتَغْفِرُ اللّٰهَ فِی كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً» می‌گوید:

همچو پیغمبر ز گفتن وز نثار توبه آرم روز من هفتاد بار

اینجا نثار، که کنار گفتن هم آمده، بیشتر به همان معنی دوم است که آوردیم. از کثرت سخن و بیان بی ملاحظه اسرار توبه می‌آورد. استاد کریم زمانی در شرح خود آورده‌اند: «گفتن و پراکندن این نکات» و نظر به معنی غالب نثر، پراکندن، داشته‌اند. در برگردان فارسی شرح گولپینارلی هم آمده است: «گفتن این سخنان و ریختن و افشاندن آن‌ها». نیکلسون هم آن را به معنی انفاق و بخشش آورده است و ناچار شده که توضیحی بیفزاید:

Like the Prophet, I repent seventy times daily of speaking and giving out (mysteries)

جای دیگر هم، باز در خصوص پیامبر: همچنان که گفت آن یار رسول

چون نبی بر خواندی بر مافصول آن رسول مجتبی وقت نثار

خواستی از ما حضور و صدوقار «وقت نثار»، یعنی به هنگام سخن گفتن، از ما حضور ذهن و توجه و دقت و تمرکز می‌خواست. استاد زمانی در شرح خود آورده‌اند که «به هنگام نثار کردن گوهرهای حکمت و معرفت». در ترجمه شرح گولپینارلی هم آمده است:

«به هنگام در پراکندن» و نیکلسون، همچون بسیاری از شارحان، آن را معادل «بخشش» گرفته است:

At the moment of munificence that chosen Messenger would demand...

به واقع اختلاف این دو معنی زیاد نیست منتهی چنان که آمد، نثار شامل یک معنی خاص است که در کلام مولانا سابقه‌ای دارد و گویا در این آیات مثنوی هم به آن معنی نظر داشته است و به نظر ظرافتی اینجا هست که حیف است نادیده بماند. به مثنوی بازگردیم؟

آن رسول مجتبی وقت نثار خواستی از ما حضور و صدوقار

آن چنان که بر سرت مرغی بود کز فواتش جان تو لزران شود!

پس نیاری هیچ جنبیدن ز جا تا نگیرد مرغ خوب تو هوا

دم نیاری ز بندگی سرفه را تا نباید که بپرد آن هما

ور گسست شیرین بگوید یا ترش برب انگشتی نهی یعنی خمش

حیرت آن مرغ است، خاموش کند بر نهد سردیگ و پرچوشت کند

بر نهد سردیگ و پرچوشت کند! چه تصویری... یادآور بیت نظیری در دیوان:

هیچ مگو و کف مکن سر مگشای دیگر را نیک بجوش و صبر کن زان که همی پزانت...

